

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. والحمد لله رب العالمین، وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

بحث ما راجع به قیام امام حسین (علیه السلام) بود که برای عصب به حق و پیغام حق بود و آن هم متوقف بر شناسایی حق، راه رسیدن به حق، حرکت در این مسیر و بالاخره پایداری در این حرکت، و تقسیم بندی نسبت به افرادی که تشخیص حق و باطل را می دهند و بر هم. اقسام چهارگانه و رسیدیم به یک قسم کسانی که انتخاب می کنند حق را و بعد هم ازش عدول می کنند و این به نحو استمرار باشد، به طوری که ملکه او بشود که ازش تعبیر شد به تلوین و یا مداهنه در حق. و بعد هم آمدیم راجع به کسانی را که در زمان امام حسین (علیه السلام) این ها بودند و به ظاهر متدین خودشان را می دانستند، و در عین حال این ها آمدند و دستشان آلوده شد به این خطای بزرگ. و عرض کردم من جلسه گذشته که این ها دو گروه به حسب ظاهر بودند؛ یک گروه گروهی بودند که این ها برای رسیدن به دنیا یا حفظ دنیا یا دفع ضرر از نظر دنیوی، که سران آن ها بودند، و دسته دیگر کسانی بودند که این ها توده مردم بودند و جهل داشتند. خب این را هم گفتم تا سرنخ بحثمان.

در آخر جلسه این را من عرض کردم: در ربط با مسئله شناسایی حق، من چون این را بحث کرده بودم، این را عرض کردم، گاهی مسئله کج فهمی موجب می شود انسان جهل به حق پیدا کند. این منشأش جهل به حق بود، همه این ها جهل بود؛ کج فهمی. لذا رفتم به سراغ آن فرمایشات علی (علیه السلام) که در نهج البلاغه بود و روایات هم داشت که «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»، نسبت به آن گروهی که کج فهمی از آیه قرآن داشتند؛ و در جلسه گذشته این را گفتم. و این موجب شده بود که این کج فهمیشان نسبت به حق موجب شده بود که این ها این انحراف را پیدا کرده بودند. و لذا با علی (علیه السلام) این ها مقابله می کردند.

در اینجا من یک روایتی هم هست که از علی (علیه السلام)، چون دیشب آخر جلسه این را نوشتم، گفتم بعداً بحث می کنم، بحث مصداقی ام را می خواهم بکنم ان شاء الله. در یک روایتی است از علی (علیه السلام) می فرماید: «كَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُحِرَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». که بسیار که بگوییم یا حالا

گاهی، گمراهی‌هایی هست که این‌ها آرایش می‌شوند به آیه قرآنی. توجه کنید! «كَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُحِرَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». همون جور که آرایش می‌شود، دارد ازش می‌فرماید: «كَالَّذِينَ نَحَّاسُوا بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ». همون جوری که این سکه‌هایی بوده، که این سکه‌های سابق درهم و دینار بود اون موقع. درهم‌ها نقره بود، دینارها طلا بود. مبادله که می‌کردند با درهم و دینار بود، طلا و نقره بود ظاهراً. آن وقت یک سکه‌های تقلبی بود، یعنی مس بود توش، اما رویش را آب نقره داده بودند. مموه که گفته می‌شود تو فقه ما همین است؛ آب هان؟ نقره روی مس داده بودند، جا می‌زدند آن وقت. می‌فرماید که بسیار گمراهی‌هایی را که این آرایش داده شده به چی؟ «آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». مثل همان درهم نحاسی که به آب نقره آرایش داده می‌شود، جا زده می‌شود. گفتند به علی (علیه السلام): «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، لا لك ولا لأصحابك. درست است یا نه؟ که من عرض کردم این را، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» که آیه شریفه بود، دیشب، جلسه گذشته گفتم دیگر، درست است یا نه؟ «يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ». این‌ها از این آیه گرفته بودند، درست است یا نه؟ آمدند این همین کار را کردند. حکم که قانون است، درست است؟ که در آیه آمده، این را برش داشتند چکارش کردند؟ اجرای قانون کردن، حاکمش کردند. حکم‌فرمایی کردن، حاکم! به قول ما. بله، یک قوه مقننه داریم، یک مجریه داریم؛ نیست این جور؟ خدا نمی‌تواند قوه مجریه باشد خودش، درست است یا نه؟ وگرنه من، جنس من باید جسم بشود بیاید تا بتواند قانونش را اجرا کند، درست است یا نه؟ نمی‌تواند که خدا که. من دیشب هم من یک مقداری مثل اینکه تحذیق کردم، حالا تحذیق نبود که به خدا گفتیم، گفتیم به هر حال. که آخه باباجون، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یعنی قانون، قانون الهی است، درست است؟ بعد هم «يَقْضُ الْحَقُّ» دارد بعدش، که اگر خود آیه این را دارد آخه باباجون! «يَقْضُ الْحَقُّ»، یعنی می‌گوید، یعنی قانون‌گذار اوست، حق را هان؟ می‌گوید، درست است یا نه؟ نه اینکه ان الحاکم الا الله؛ هیچ وقت این نیستش که. ببین چه جوری چیزش کردند، هان؟ اون نفهمی که جهل بود دیگر، درست است یا نه؟ منشأش جهل بود، کج‌فهمی. خب خدا که نمی‌تواند حاکم بشود بیاید اجرا بکند حکمش را که، باید مجری داشته باشد. همین بود، حالا کارم این نیست، غرضم این است.

که حضرت می‌فرماید نگاه کنید، یک سلسله گمراهی‌هایی هستش که این‌ها اصلاً نشأت گرفته از چی؟ هان؟ از این آرایش دادن، آوردن آیه قرآن را می‌آید، می‌خواهد قالب بزند چه چی را؟ هان؟ همون خدمت عرض شود که مسئله جهل خودش را با آیه قرآن می‌خواهد چکار کند؟ توجیه بکند. رسیدید به عرض من؟ جهل خودش را با آیه قرآن می‌خواهد آرایشش بکند. توجه کنید چه عرض کردم! خب می‌گویم علی (علیه السلام) این جور.

حالا، در اینجا، خب یک گروه خب این‌ها بودند که مواجه بودند با علی (علیه‌السلام). اینی که حق پنهان می‌شد، منشأش این خدمتت کج‌فهمی‌هایی بود که از این گروه بود نسبت به حق. کج‌فهمیشان نسبت به چی؟ به حق بود. لذا، آن شیاطینی را که به اصطلاح ما آن دسته‌ای که دنبال این بودند که دنیا را به دست بیاورند یا دنیایشان را حفظ کنند، همان‌هایی که ما گفتیم سه تا چیز بود، آن گروه که از شیاطین بودند، بازیگران، که من تعبیر کردم این‌ها «یکی به نعل، یکی به مخل‌بزنان» در جامعه، درست است یا نه؟ این‌ها می‌آمدند از این گروه کج‌فهم سوءاستفاده می‌کردند، غرضم این است بگویم. از این‌ها. نسبت به حق، خب دقت کنید، حق جا می‌زدند.

حالا، به عنوان نمونه می‌خواهم عرض کنم، که این چون شما می‌دانید، فقط یادآوری. مثلاً فرض کنید آن شیطنتی که عمرو عاص کرد در صفین، درست است یا نه؟ قرآن‌ها را کرد سر نیزه، به معاویه گفت، اون هم چکار کرد؟ هان؟ همین کار را کرد، درست است یا نه؟ چون می‌دانست که یک مشتی این‌هایی که هستند سمت علی (علیه‌السلام)، همین‌ها هستند. رسیدید به عرض بنده یا نه؟ همین کج‌فهم‌ها نسبت به حق هستند. رسیدید به عرض من؟ بعد هم پیروز شد دیگر، مگر نشد؟ خب اون هم پیروز شد. دیدید که قضایا به حکمیت کشید و بالاخره چکار کردند؟ علی را از صحنه به حسب ظاهر، هان؟ خارش کردند. غرضم این را عرض کنم، اینکه تقسیم‌بندی است که می‌آیم جلو.

و فریب دادند آن‌ها را. حالا، همین کج‌فهمی، گوش کنید چه می‌خواهم بگویم، بعد اگر فهمید کلاه سرش رفته اون وقت، می‌فهمی؟ دست از کج‌فهمیش بر نمی‌دارد. می‌فهمی؟ باز چون کج‌فهمی شعور ندارد، درست؟ باز از یک راه چی؟ باز انحراف دیگری پیدا می‌کند. دیدید که چکار کردند؟ این‌ها آمدند و آن گروه چی را تشکیل دادند؟ خوارج را تشکیل دادند. دیدید دیگر، همین‌ها بودند دیگر. !! چرا؟ برای خاطر اینکه دیدند اون کلاه سرشان گذاشته. خب باباجون! بی‌شعور! اون که کلاه اقلأً بیا تسلیم شعور بشو تو، درست است یا نه؟ آمدند باز مواجهه با علی، گفتند چرا: «یا الله بیا استغفارش کن این را.» اینکه مسخره است! حالا نمی‌خواهم من وارد این مسائل تاریخی بشوم. نگاه کنید شماها قشنگ این حرف‌هایی که من می‌زنم دقت بکنید.

خب این بود که این‌ها کج‌فهمی نسبت به حق داشتند. نه اینکه این‌ها حق را نمی‌خواستند؛ کج‌فهم بودند نسبت به حق، درست؟ و خیال می‌کردند حق را می‌دانند. وا مصیبتا آن کسی که خیال بکند حق را می‌فهمد! شد؟ بعد هم چی؟ نفهمد! بیچارگی، مصیبت‌ها از اینجا است. «بله، الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ تَقْصِيرَهُ وَلَا يَقْبَلُ مِنَ النَّصِيحَةِ». گوش کنید، از علی (علیه‌السلام). این نفهم شد، نمی‌فهمد. که بابا تو

چه کوتاه فکری! توجه کنید چه عرض کردم؟ لذا هرچه‌اش بگی، فایده چی؟ هان؟ ندارد. رسیدید به عرض من؟ باری‌کلا، همین‌طور.

حالا می‌خواستم این را عرض کنم، که این‌ها آمدند، حالا، بحث اینجاست، دقت کنید، همین‌جور این‌ها سلسله‌وار می‌آید جلو. در اینجا حضرت فرمود: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»، و گفتم چیز هم این خطبه ۴۰ نهج‌البلاغه هم همین است، واردش شده، درست است یا نه؟ ببینید، نگاه کنید. که حضرت توضیح می‌خواهد بدهد که بابا! شعور پیدا بکن. توجه کردید؟ آیه این نیست، معنای آیه این نیست. توجه می‌کنید چه جابه‌جا کردی؟ این تا اینجا.

حالا خدا نکند که این کج‌فهم در جامعه وجیه‌الملة بشود! این مشکل اینجاست. رسیدید؟ که آن‌ها این بود، مشکل علی (علیه‌السلام) اینجا بود. یک وقت کج‌فهم نسبت به حق، درست است یا نه؟ ولی چی؟ به قول ما قیافه امام زین‌العابدینی ندارد! یکی هست که نه، قیافه امام زین‌العابدینی دارد، این را چکارش کنیم حالا؟ و بیشترین ضربه‌ای را که زدند به علی (علیه‌السلام) در آن عصر، این گروه کج‌فهمان نسبت به حق، خوب دقت کنید، و از نظر ظاهر کسانی را که وجیه‌الچی بودند؟ تو مردم وجاهت داشتند از نظر دینی. از نظر دینی وجاهت داشتند. که ازش تعبیر می‌شود به متنسکین، درست؟ «جاهل متنسک». علی (علیه‌السلام) یک قشنگ اتیکتی روی این‌ها گذاشت، خیلی قشنگ! «جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ». درست است یا نه؟ یعنی نفهم نسبت به حق، کج‌فهم نسبت به حق، خوب دقت کنید، ولی ظاهری آراسته از نظر دینی دارند.

و این روایات متعدده‌ای که از علی (علیه‌السلام) وارد شده، که «قَصَمَ ظَهْرِي» چی‌چی؟ «شَكَّ كَمَرِي». چی‌چی؟ دو تا، چون چند جور نقل شده؛ یکی از امام ششم (علیه‌السلام) که دارد به اینکه اونجا دارد: «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ»، در چیز دارد: «قَصَمَ ظَهْرِي». توجه کنید! «عَالِمٌ مُنْهَتَكٌ وَجَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ، فَالْجَاهِلُ يَغُشُّ النَّاسَ بِنُسُكِهِ». خوب دقت کنید! این کج‌فهم نفهم نسبت به حق، این با این اعمال ظاهریش مردم را چی؟ فریب می‌دهد. من می‌خواستم این را بگویم. «يَغُشُّ النَّاسَ». در روایتی که از امام ششم (علیه‌السلام) هست، دارد: «أَلَا يَصُدُّ النَّاسَ»؛ این تعبیر را دارد. اینجا دارد «يَغُشُّ النَّاسَ»، اونجا دارد «يَصُدُّ النَّاسَ» بله، «عَنْ نُسُكِهِ بِجَهْلِهِ». توجه کنید! یعنی این‌ها کسانی هستند که ضربه‌شان به جامعه دینی زیاد است. این تعبیری است که اینجا دارد. من کسی عمده حق هستم در مقابل باطل، بحث در این است، شد؟ به ذهنم این است اگر اشتباه نکنم بذار بخوانم من این را، در یک روایتی دارد: «إِيَّاكُمْ وَالْجُهَالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ». بپرهیز! بله، «إِيَّاكُمْ وَالْجُهَالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ»، این از علی

(علیه السلام). ظاهرش اینجوری است، اما شعور دینی ندارد. مشککش چی؟ شعور دینی به تعبیر من ندارد. که این‌ها کج‌فهمی نسبت به حق دارند، من می‌خواستم این را عرض کنم.

و من اگر نظرتان باشد در همین بحث حق و باطل، آخر جلسه من چون نسبت به... چون ۵۰ سال درس می‌گویم، با این، بیشتر شاید، طلبه‌ام. آخر جلسه ششم، اول جلسه هفتم تو همین حق و باطل من این جمله را مطرح کردم، این را. که فقر فرهنگی بدتر از فقر مادی و اقتصادی است. این روایت‌ها هم اونجا خواندم، صحبت کردم، تکرار نمی‌کنم. فقط یک نکته را می‌خواهم تذکر بدهم بروم. توجه کنید! «إِنِّي مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْفَقْرَ»؛ از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، روایاتش اونجا خواندم. من، پیامبر فرمود: من خوفی بر امت از فقر، یعنی تنگدستی مادی ندارم، این‌ها نه، نمی‌شود. «وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِمْ سُوءَ التَّدْبِيرِ». فقر فرهنگی را من می‌ترسم نسبت به این‌ها. خوب توجه کنید!

من یک نکته‌ای بگویم که اون موقع نگفتم، حالا می‌گویم. چون اون هم از پیامبر اکرم نقل شده، کنار هم می‌گذارم دو تا روایت را. از پیامبر اکرم نقل شده: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا». شنیدید شما، اون‌هایی که اهلش هستند. یعنی فقر مادی، یعنی اقتصادی، این نسبت به کسانی را که از نظر ایمانی در سطح متوسط هستند، گوش کنید، به تعبیر منی، ضعف ایمانی دارند، این تنگدستی مادی، این روی اون بعد ایمانی این‌ها اثر سوء می‌گذارد. گوش کنید! فشاری که می‌آید، یک اثر سوء دارد. «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»، «کاد» هست‌ها! یعنی دقت کنید، نزدیک است. که یک اثر سوء بگذارد، و اینکه این‌ها چی؟ یک انحرافی از نظر دینی پیدا بکنند، فشار. درست است یا نه؟ در اونجا این را دارد.

که در اینجا دارد به اینکه: من از این نمی‌ترسم بر امت. اونجا فقر چی؟ مادی است‌ها! اینجا می‌گوید: من از فقر مادی که نزدیک یک اثر سوء بگذارد روی دینشان، از او باز خوف ندارم. خوفم از چی؟ فقر فرهنگی است، بی‌شعوری دینی است. فهمیدید؟ این اثر را می‌گذارد! فهمیدید چه می‌خواهم بگویم؟ خواه ناخواه، صحبت کادمادم ندارد توش.

من بحثم طلبگی است، اون‌هایی که اهلش هستند خوب دقت کنند به حرف‌های من. من این موقع نگفتم‌ها، من حواسم هست چه بحثی می‌کنم، اونجا نگفتم، اینجا دارم می‌گویم. اونجا راجع به اصل فرهنگ صحبت کردم و این حرف‌ها، همون‌جا حرف‌هایم هست، دیگه تکرار نمی‌کنم. اینجا بحث دیگری است.

یعنی همین جهل چی؟ به حق. گوش کنید! جهل اما چی؟ منشأش خوب، کج‌فهمی، کج‌فهمی. نه اینکه دنبال حق نیست، هست، کج‌فهم. البته این یک شاخه‌اش است، این را بهتون بگویم، این یک

شاخه‌اش است. یک شاخه‌اش این است. یعنی فقر فرهنگی، یک شاخه‌اش، و بگوید چی؟ همین هم بود. دیدید که بعد از پیامبر اکرم اون قضایا، که اصلاً اینکه سوار بر مردم شدند فقر فرهنگی‌شان بود، همه بود دیگر. باطل را جا زدند. ای جانم! استغفر الله ربی و اتوب الیه! جا زدند! به جای حق چه چپاندند، چپاندند. درست؟ این کار را کردند دیگر، می‌دانید دیگر همه، برحسب روایات پیامبر. تا کار به جایی رسید که حق هم که آمد بروز و ظهور بکند، باز هم چی شد؟ باز از همین استفاده کردند. یعنی از همین جهل فرهنگی استفاده کردند در صفین. همون‌جا استفاده کردند. همین فقر فرهنگی. فقر فرهنگی این بود که گفت می‌ترسم پیامبر. توجه کنید! و خوفم به جا بود، که همه می‌دید صحنه را، کما اینکه این هم هست. که شیاطین چه‌جوری، یعنی آن کسانی را که بازیگران هستند، توجه کنید، این‌ها سوءاستفاده خواهند بکنند، چکار می‌کنند؟ از توده مردم، خب؟ از این طریق. یک طریقتش این است.

خب، در آخر جلسه مسئله‌ای رو من مطرح کردم و اون این بود. که یک جهل به اصطلاح مفهومی داریم، یک مصداقی داریم. من این را جلسه گذشته گفتم این را بحث می‌کنم. من الآن فعلاً وارد می‌شوم، بحثم همین‌جور می‌آیم جلو.

خدمت عرض شود که ما راجع به مصداق حق و باطل، توجه کنید چه عرض کردم، همون‌جور که راجع به جری، جریان مفهومی ما وظیفه داریم برویم تحقیق بکنیم، فهمیدی چه می‌خواهم بگویم؟ کج‌فهمی نداشته باشیم، درست؟ و از طریق چی؟ عقل سلیم و نقل صحیح، گوش می‌کنید چه می‌خواهم بگویم؟ چیز کنیم، از این طرف هم از نظر مصداقی هم باید دقت بکنیم. خب، یعنی چی؟ حالا می‌گویم. حالا من کلی‌اش را می‌گویم که بعد می‌رم یک روایتی هم می‌خوانم برایش بعد. و اون اینکه نباید از نظر مصداق حق و باطل اکتفا کنیم به شنیدنی‌هایمان! این بحث کلی است. بلکه و به دیدنی‌هایمان! تازه تو دیدنی‌ها هم حرف داریم. من یکی روایتی حالا اشاره کنم.

در چند تا ما روایت داریم. این در نهج‌البلاغه است: «أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ». حضرت فرمود: بین حق و باطل نیست چیزی مگر چهار انگشت. «فَسُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا». از حضرت سؤال کردند، یعنی چی؟ بین حق و باطل چهار انگشت بیشتر فاصله نیست؟! این یعنی چه؟ ممکن است بفرمایید آقا! «فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ». جمع کرد چهار تا انگشتش را، گذاشت بین گوش و چشمش. «ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ». فقط این را گفتم، یک روایت دیگر از امام پنجم هست، باشد بعد من وارد این بحث می‌خواهم بشوم. فهمیدی؟ که تو اون دارد اکثر شنیدنی‌هاست، بدبختی جامعه ما هم همین. توجه می‌کنید؟ این. فرق است بین

شنیدنی و دیدنی. اولین گام این در شناسایی مصداق حق، نگاه کنید! می‌گوید: فاصله بین حق، نگاه کن! حق و باطل، چهار انگشت. این مال شناسایی مصداقه، این ربطی به مفهوم ندارد. می‌شود در اون وادی هم بیاریمش‌ها! توجه کنید، نه اینکه نشودها، می‌شود. اما من این که آوردم، نخواستیم به مصداق آوردم که بعد وارد می‌شوم.

خدمت عرض شود که در باب امام حسین (علیه‌السلام) بحث ما بود، می‌گفتم من از اونجا چیز نمی‌شوم، اصلاً عدول نمی‌کنم از اونجا. اونجام همین بود مسئله‌مان. «و العجب!» نگاه کنید، سرانشان این‌جوری نبودند! این‌ها رو مثل مردم چی‌چی، کجا، بازار می‌گویم من. این‌ها بی‌چاره‌های بدبخت‌ها، که حالا دست اون‌ها بودند. وگرنه سرانشان این حرف‌ها نبود. خوب هم می‌شناختند، توجه کردید؟ نشنیده، دیده بودند! همه چیزش هم می‌دانستند، از سیر تا پیازش هم. مگر می‌شد؟ من از شما سؤال می‌کنم. که یک مسلمان نوپا، نوپا! درست است یا نه؟ بیاید وارد بشود تو مجلس یزید، اون صحنه را ببینه، رسیدید به عرض بنده؟ طرفین هم بشناسه، یا بشینه تماشا کنه، هان؟ و اون هم امیرالمؤمنین بدونه. علناً شرب خمر را می‌کرده، تو تاریخ می‌نویسند. حرمت خمر هم روایتی نیست، درست؟ هان؟ مال آیه قرآنه. یک مسلمان نوپا، من فقط یکیش رو دست گذاشتم. می‌شود؟ اون‌هایی که اونجا نشسته بودند؟ آره؟ می‌خوام این را بگویم‌ها! نگاه کنید قشنگ! دیدنی بود دیگر! هان؟ آیه قرآن را هم دیده بودند‌ها! نشنیده بودند! هیچ وقت اشتباه نکنی‌ها! من دیدنی را دارم حرف می‌زنم‌ها! آیه قرآن را هم دیده بودند، یزید را هم دارند می‌بینند دیدنش دارند شراب می‌خورد. می‌توانی توجیه‌ش کنی این را؟ هان؟ توجیه‌پذیره؟ هیچ توجیه‌پذیر نیست!

لذا می‌گویم هر دو گروه مؤاخذه می‌شوند در قیامت‌ها! این را بهتون بگویم‌ها! چه سران، چه دنباله‌روان! هرچی تعبیر بکنید، در هر جامعه‌ای، من اونجا را کار ندارم، هر جا بری. بله. معذوریتی نیست. می‌گوید: خدا بهت شعور دادم، عقل دادم، چرا نرفتی دنبالش؟ توجه کنید! شنیدم گفتند! شنیدم گفتند یعنی چی؟! حالا من می‌رسم ان‌شاءالله در مصادیق، حالا هیچ‌گاه مجبورم تو فقه واردش بشوم، ان‌شاءالله درس بعد. حالا که ما رسیدیم اینجا من برایم وارد توسلم بشوم، التماس دعا.

در مقاتل می‌نویسند این خبیث نشسته بود، اون مجلس کذایی را آراسته بود، این افراد هم بودند. و اینکه در مقتل دیدم این بود، نوشته در مقتل که نشسته بود و سر حسین (علیه‌السلام) را در مقابلش قرار داده بود، و وقتی خاندان حسین (علیه‌السلام) را وارد چیز کرده بود، در یک روایتی است که نقل شده که این‌ها را به یک ریسمان بسته بودند آورده بودند. یک سر ریسمان به بازوی زینب

(سلام الله علیها)، یک سر ریسمان به گردن زین العابدین (صلوات الله علیه)، بقیه را هم در این وسط قرار داده بودند. وقتی این‌ها که وارد شده بودند، ظاهرش این است که اون موقع این‌ها اون صحنه را اون‌جور که باید ببینند نبوده، چون دارد که یزید دستور داد این فرزندان حسین، یعنی این نازدانه‌ها را پشت سرش قرار بدهند که این‌ها نبینند یزید داره چکار می‌کند. من این‌جور دیدم تو مقتل. بعد شروع کرد اون جسارت را کردن به رأس حسین (علیه السلام). من این جمله‌ای که تو مقتل دیدم اینه: که تعبیر داره سکینه و فاطمه، یعنی دو دختر حسین (علیه السلام)، این دو تا را دارد؛ «يَتَطَاوَلَانِ» می‌نویسد، یعنی این دو تا سرشان را می‌کشیدند ببینند چکار می‌کند! بلکه می‌خواهند سرشان را این‌ها دولا می‌کردند که سر بابایشان را ببینند، سر پدر را ببینند! وقتی دیدند این چوب‌دستیش را میاره می‌زنه به... این دو تا بچه و بیبی، چنان شیون کشیدند! می‌گوید صیحه زدند! در لهوف می‌نویسد: «وَأَمَّا زَيْنَبٌ... فَلَمَّا رَأَتْهُ»، چشمش وقتی افتاد به سر برادر و این صحنه، «أَهُوَّتْ إِلَى جَنِبِهَا فَشَقَّتْهُ»، دست برد و گریبان چاک زد، «فَنَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْزَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَا...»